

با سلام

شاید چیزی را ناخوش بدارید و در آن خیر شما باشد و شاید چیزی را دوست داشته باشید و برایتان ناپسند افتد. خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.

سوره بقره، آیه 216

مولانا در داستان عاشق که از ترس آزار و اذیت عسس به باغی مجهول می‌گریزد و در آنجا با معشوقش که سالها به دنبال او بوده روبرو می‌شود، به ما نشان داد که از اتفاقات به ظاهر بدی که در زندگی خود تجربه می‌کنیم نباید ناله و شکایت کنیم و آن را لعن و نفرین کنیم، چرا که اتفاقات بد و ناخوشایند هستند که ما را به سوی تسلیم و فضاگشایی هل می‌دهند و موجب وصال ما با معشوق یا خداوند می‌شوند.

مر عسس را ساخته یزدان سبب

تا ز بیم او دود در باغ، شب

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت 53

این قضیه از لحاظ ذهن و قضاوت ذهنی اصلاً مورد قبول نیست، چرا که من ذهنی با خوب و بد کار می‌کند و هر اتفاقی که سبب بزرگ شدن و پرواز شدن همانیدگی‌هایش شود آن را خوب توصیف می‌کند و هر اتفاقی را که سبب کوچک شدن من ذهنی و از دست دادن یا کم شدن همانیدگی‌هایش شود بد توصیف می‌کند. اما قانون زندگی و خداوند بسیار متفاوت با قانون ذهن است. مولانا می‌گوید در جهان، بد مطلق یا خوب مطلق وجود ندارد. اتفاقی که ممکن است به نفع عده‌ای باشد و سبب خوشحالی آنها شود، به ضرر گروهی دیگر باشد و سبب ناراحتی آنها شود. مولانا به کرات به ما می‌گوید که بهشت در سختی‌ها و ناملایمات پیچیده شده است و بی‌مرادی‌ها هستند که در صورت پذیرش ما را به معشوق و زندگی متصل می‌کنند.

در حکایتی از دفتر پنجم شخصی وصف خداوند را از یک درویش می‌پرسد، آن درویش می‌گوید: من حضرت حق را به این صورت دیدم که در دست چپ او آتش بود و در دست راستش آب. هر کس به سمت آتش می‌رفت از آب سر در می‌آورد و هر کس به سمت آب می‌رفت از آتش سر در می‌آورد.

این چنین لعب آمد از رب جلیل

تا ببینی کیست از آل خلیل

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت 444

آتش همین اتفاقات به ظاهر بد هستند که سبب پخته شدن و رشد ما می‌شوند. آتش بی‌مرادی‌هایی هستند که سبب کوچک شدن من ذهنی ما می‌شوند. آتش آزار و اذیت عسس یا من ذهنی خودمان و دیگران است که دل ما را از دنیا و همانیدگی‌ها سرد می‌کند و سبب تسلیم و پناه آوردن ما به خدا می‌شود و آب اتفاقاتی هستند که من ذهنی آنها را خوب توصیف می‌کند و سبب پرواز شدن من ذهنی می‌شود ولی وقتی به سوی آن می‌روی از جهنم سر در می‌آوری. تائید و توجه مردم، رسیدن به شهرت و قدرت و مقام و مال و سایر جاه طلبی‌ها و مرادهای من ذهنی، ظاهراً آب است، بهشت است، ولی در واقع وقتی در من ذهنی هستی، رسیدن به این مرادها، انسان را هرچه بیشتر از زندگی و خداییت درونش دور می‌کند و به قعر جهنم من ذهنی فرو می‌برد.

تو را که دزد گرفتم سپردم به عوان

که یافت شد به جوال تو صاع انبارم

تو خیره در سبب قهر و گفت ممکن نی

هزار لطف در آن بود اگرچه قهارم

نه ابن یامین زان زخم یافت یوسف خویش

به چشم لطف نظر کن به جمله آثارم

-مولوی، دیوان شمس، غزل 1723

زندگی می‌گوید اگر من تو را به عنوان دزد به دست عوان سپردم، این را بدان که هزار خوبی و لطف در این اتفاق قرار دارد، اگرچه که به ظاهر اتفاق بدی می‌آید و قهر من را نشان می‌دهد. این چند بیت به داستان یوسف اشاره دارد که وقتی یوسف به پادشاهی

مصر می‌رسد برادرانش برای گرفتن گندم به مصر می‌آیند و در آنجا یوسف برای اینکه برادر تنی‌اش بنیامین را پیش خود نگه دارد، طبق نقشه‌ای به او اتهام دزدی می‌زنند و او را در مصر نگه می‌دارند. بنیامین از این اتفاق سخت پریشان می‌شود و نمی‌داند که یوسف می‌خواهد خود را به او نشان بدهد و او را پیش خود به عزت نگه دارد و در دلش با خدا شکوه می‌کند که چرا این بلا بر من نازل شد. بسیاری از حوادث عالم هم همین‌گونه هستند و در بلاها و محنت‌ها بشارتی بزرگ پنهان شده است. زندگی می‌گوید همانطور که بنیامین از آن زخم، یعنی از آن اتفاق به ظاهر بد به یوسف خود رسید، شما هم از زخمها و اتفاقات بد و رنجهایی که در زندگی تجربه می‌کنید به یوسفیت و خداییت خود زنده می‌شوید و این رنجها و سختی‌ها و نامالیقات هستند که میوه وجود شما را پخته می‌کنند و پوست من ذهنی شما را می‌شکافند. هان مشو نومید چون واقف نه ای از سر غیب باشد اندر پرده بازی های پنهان غم مخور -دیوان حافظ غزل شماره ۲۵۵

در حقیقت هر عدو داروی توست کیمیا و نافع و دلجوی توست که ازو اندر گریزی در خلا، استعانت جویی از لطف خدا -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت 94 و 95

هر چیزی را که ما در زندگیمان دشمن می‌دانیم و او را سبب ناخوشبختی خود می‌دانیم و لعن و نفرین می‌کنیم، همان چیز دارو و درمان ماست و پوست من ذهنی ما را مالش می‌دهد و سبب خوشبو شدن آن می‌شود.

که بالای دوست تطهیر شماست علم او بالای تدبیر شماست -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت 107

با تشکر، پروین از استان مرکزی